



## بسم الله الرحمن الرحيم

### توضیح اوراق مرابحه رهنی

در مورد عرضه اولیه اصل اوراق مرابحه، اوراق مرابحه عام و اوراق مرابحه قابل تبدیل به سهام، بحث انجام شد. نوعی دیگر از اوراق مرابحه که باید نسبت به عرضه اولیه آن بحث شود، «اوراق مرابحه رهنی» است.

ابتدا باید مشخص شود که اوراق مرابحه رهنی، چه چیزی هستند و سپس مشروعیت یا عدم مشروعیت آن بررسی شود. برای توضیح این اوراق، یک مثال بیان می کنیم:

بانک تسهیلاتی را به شخصی داده است - مثلاً به صورت نقد و نسیه، بانک کالایی را به صورت نقدی خریده است و به صورت نسیه به متقاضی تسهیلات فروخته است و او نیز ماهیانه قسط آن را پرداخت می کند. سپس بانک برای طلب خودش، وثیقه (رهن) گرفته است، لذا در قبال تسهیلاتی که می دهند، رهن گرفته است پس مطالبات بانک، مطالبات دارای رهن می شود؛ حال بعد از اینکه بانک طلبکار شد، برای تأمین نیاز مالی خود و اینکه نقدینگی مورد نیاز خود را تأمین کند، اوراقی به نام اوراق مرابحه رهنی، منتشر می کند، که این مطالبات را به قیمت کمتر به افراد دیگری - غیر از صاحبان دین - می فروشد. مثلاً بانک به متقاضی تسهیلات کالایی را به ۱۲۰ میلیون به صورت نسیه فروخته است، حال همان ۱۲۰ میلیون را روی ورقه اوراق مرابحه می نویسد ولی آن ورقه را تنزیل می کند و به قیمت ۱۰۰ میلیون می فروشد؛ البته از طرفی هم بانک متعهد می شود که اقساط را از خریداران کالا (متقاضی تسهیلات از بانک) بگیرد و به خریداران اوراق مرابحه، پرداخت کند. که معمولاً بانک که وکیل خریدار اوراق است، اقساط (طلب ها) را از بدهکاران بگیرد و به شرکت واسط که وکیل خریداران اوراق مرابحه است، پرداخت می کند. که به این اوراق، اوراق مرابحه رهنی گفته می شود.

### بررسی مشروعیت اوراق مرابحه رهنی

**بخش اول** که عبارت بود از اینکه بانک کالایی را به صورت نقدی خریداری کرده است، اشکالی ندارد و مشمول «أوفوا بالعقود، أحلّ الله البيع و...» است فلذا معامله صحیح است.

**بخش دوم** که بانک آن کالا را به صورت نسیه به شخصی می فروشد، نیز اشکال ندارد و مشمول ادله صحت معاملات می باشد. البته مناقشاتی در این معامله نقد و نسیه وجود داشت که قبلاً بررسی شدند مثلاً اینکه آیا شخص نیازمند تسهیلات از بانک، ملزم است که از بانک خرید کند؟ که گفته شد که اگر الزام در انجام معامله باشد، معامله اشکال دارد؛ ولی بنابر اینکه آن اشکال در اینجا وارد نباشد، یا اینکه اصلاً معامله ای که انجام شده است، به صورتی که طرف را الزام کنند، نبوده است؛ در این صورت بخش اول و دوم، بدون اشکال می شوند و إلا از همین ابتدا در این اوراق نیز اشکال وجود دارد.

اشکال عام بعدی که نسبت به وکالت شخصیت حقوقی وجود دارد، در اینجا نیز قابل طرح است؛ ولی در حال حاضر تنها به شبهات اختصاصی این اوراق می پردازیم.

**بخش سوم** که انجام می شود، گرفتن رهن (وثیقه) برای طلب است، که این هم اشکالی ندارد.

پس تا اینجا اشکال اختصاصی، وجود نداشت.

**بخش چهارم** که بانک اقدام به فروش مطالبات رهنی می کند: یعنی بانک مطالبات رهنی خود را به نحو تنزیل به افراد می فروشد و مثلاً ۱۲۰ میلیون طلب خود را به قیمت ۱۱۰ میلیون به دیگران می فروشد (که بانک چون کالا را ۱۰۰ میلیون خریده بود، ۱۰ میلیون سود کرده است)، حال باید بحث شود که آیا این معامله صحیح است یا خیر؟



اشکال عامی که در این بخش وجود دارد، بیع دین است که اگر کسی بیع دین را جایز نداند و یا بیع دین به نسیه را باطل بداند زیرا که بیع دین به دین می‌شود، بنابراین دو مبنا این معامله باطل است؛ ولی بنا مبنای کسانی<sup>۱</sup> که بیع دین به دین را جایز بدانند، این معامله از این جهت نیز مشکل ندارد.

حال بنا بر اینکه بیع دین صحیح است و بانک به صورت نقدی دین را می‌فروشد (تا بیع دین به دین نشود) و در ضمن بیع شرط کرده است که اقساط و مطالبات را خود بانک از طلبکاران تحویل بگیرد و به خریدار تحویل بدهد.

که این شرطی که انجام شده است، شرط ضمن عقد است و مشمول اطلاق المومنون عند شروطهم می‌باشد، فلذا اشکالی ندارد. لکن محل بحث و جای شبهه در مورد «تنزیل» است که:

اینجا که بانک تنزیل کرده است و دین خود را به قیمت کمتر فروخته است، (دین ۱۲۰ میلیون تومانی را به ۱۱۰ میلیون تومان فروخته است)، باید بحث شود که چنین بیع صحیح است یا خیر؟

بر اساس ظاهر فتاوی‌ای برخی فقها، چنین معامله‌ای اشکال ندارد ولی روایت صحیحی ای وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه: هر چند این بیع صحیح است ولی چیزی عائد خریدار نمی‌شود، یعنی خریدار مالک زیاده نمی‌شود، بنابراین باید بانک فقط حق دارد که به میزانی که دین را فروخته است (در مثال ۱۱۰ میلیون تومان) اقساط دریافت کند و به خریدار بدهد، ولذا ۱۰ میلیون بیشتر را حق ندارد بگیرد و ذمه بدهکار بریء شده است و بانک نیز مالک آن ۱۰ میلیون بیشتر نمی‌شود، پس گرفتن ۱۰ میلیون از بدهکار، شرعاً جایز نیست. (هر چند در ابتدا بانک ۱۲۰ میلیون طلب داشته است) و گرفتن این پول «اکل مال به باطل» است و بانک و خریدار هیچکدام حق ندارند که ۱۰ میلیون مازاد را از بدهکار بگیرند، زیرا که ذمه او بریء شده است. که بنا بر این روایت، این قسمت از اوراق مرابحه رهنی با مشکل مواجه می‌شود.

البته در این زمینه دو روایت وجود دارد، که یکی واضح تر و دیگری کمی ابهام دارد ولی همان مفهوم را می‌رساند، روایتی که واضح الدلالة است، عبارت است از:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع رَجُلٌ اشْتَرَى دَيْنًا عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ فَقَالَ لَهُ ادْفَعْ مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَقَدِ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ قَالَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ قِيمَةَ مَا دَفَعَ إِلَيَّ صَاحِبِ الدَّيْنِ وَ بَرِيءَ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَالُ مِنْ جَمِيعِ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ.<sup>۴</sup>

مردی دینی که به عهده کسی بود، از طلبکار خرید و سپس سراغ بدهکار رفت تا طلب را از او بگیرد (در مانحن فیه نیز بانک از طرف خریداران اوراق مرابحه رهنی، طلب را می‌گیرد، که این طلب، مال خریداران اوراق مرابحه رهنی شده است)، سپس به بدهکار می‌گوید: بدهی را به من بده، زیرا که آن را خریده‌ام؛ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: بدهکار پرداخت می‌کند به مشتری، همان

<sup>۱</sup>. بنا بر نظر استاد معظم چنین است.

<sup>۲</sup> (۲) - فی التهذیب زیادة إلی (هامش المخطوط) و كذلك الکافی.

<sup>۳</sup> (۳) - التهذیب ۶ - ۱۹۱ - ۴۱۰.

<sup>۴</sup>. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۴۸.



مقداری که مشتری به طلبکار پرداخت کرده بود و نسبت به بقیه بدهی، ذمه بدهکار بری می‌شود. (یعنی لازم نیست که همه بدهی خود را بدهد بلکه همان مقداری که مشتری پرداخت کرده و بدهی را خریده است، باید پرداخت کند تا بری الذمه بشود). هر چند قبل از انجام معامله آخر (مرابحه رهنی)، اشخاصی که از بانک تسهیلات گرفته بودند، ۱۲۰ میلیون به بانک بدهکار بودند، ولی بعد از اینکه بانک طلب خود را به ۱۱۰ میلیون تومان، فروخت، آن اشخاص نیز ۱۱۰ میلیون تومان به خریداران اوراق مرابحه بدهکار هستند، نه ۱۲۰ میلیون تومان.

در واقع چیزی در این معامله، عائد خریداران نمی‌شود و صرفاً پولی را نقداً به بانک داده اند که بانک نیز به مرور تعهد داده است که پول را از بدهکاران بگیرد و به آن اشخاص بدهد!! و چه بسا در طول زمان، ضرر هم کنند. بنابراین اوراق مرابحه رهنی به صورتی که در عالم خارج واقع می‌شود که تمام ۱۲۰ میلیون تومان را از بدهکاران می‌گیرند و به خریداران می‌دهند، باطل است زیرا که بعد از اینکه ذمه بدهکار بری شد، گرفتن ۱۰ میلیون بیشتر شرعاً از او جایز نیست و تصرف در مال دیگران می‌شود و مشمول «لا یحل مال امرء مسلم إلا بطیب نفسه»، «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» و اینجا این پول بیشتر که گرفته شده است، اکل مال به باطل است.

این روایت از حیث دلالت، ظاهر در همین معنا است و مشکلی ندارد.

پس اگر این روایت از حیث سند نیز مشکلی نداشته باشد، مشروعیت اوراق مرابحه رهنی با مشکل مواجه می‌شود زیرا که مخصص و مقید اطلاقات و عمومات صحت معاملات می‌شود و إلا اگر این دلیل، ساقط شود، اطلاقات و عمومات صحت معاملات باقی هستند و شامل اوراق مرابحه رهنی نیز می‌شوند.

#### بررسی سندی:

مرحوم کلینی و مرحوم شیخ طوسی این روایت را نقل کرده اند که طریق هر دو از «محمد بن احمد» به بعد، مشترک است. محمد بن احمد و محمد بن یحیی: هر دو از اجلاء هستند. مقصود از غیره: نیز سایر مشایخ مرحوم کلینی هستند.

محمد بن عیسی:

مردد بین دو نفر است: محمد بن عیسی بن عبید یقطینی - محمد بن عیسی بن عبدالله الاشعری که احتمال دارد که «محمد بن عیسی» مطلق، منصرف به «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» باشد، مخصوصاً در اینجا قرینه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه «محمد بن احمد بن یحیی» راوی از اوست؛ البته در مورد ایشان (محمد بن عیسی بن عبید یقطینی) اختلاف است زیرا که برخی مثل شیخ در چند مورد، ایشان را تضعیف کرده است و از طرف دیگر توثیقات متعددی نیز دارد. بحث تفصیلی آن گفته شده است و خلاصه اینکه منشأ تضعیف ایشان، فهم عده ای از متقدمین و فقهای گذشته، نسبت به کلام ابن ولید است که ابن ولید در مورد «محمد بن احمد بن یحیی و یونس بن عبدالرحمن» کلامی گفته است، که برخی فقها استفاده کرده اند که «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» ضعیف است، در حالی که این برداشت نادرست است. استثناء در کلام ابن ولید دلالت بر ضعف افرادی که مستثنی شده اند، ندارد بلکه فقط روایاتی را به دلائلی استثناء کرده است. بنابراین توثیقات در مورد «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» بدون معارض، باقی می‌ماند.

محمد بن فضیل:

این عنوان که در این روایت مطلق آمده است، در کتب رجالی، مردد بین چندین نفر (۶ عنوان) است:

۱. محمد بن فضیل: بدون هیچ قیدی؛ مرحوم شیخ طوسی در فهرست آورده است: محمد بن فضیل له کتاب، راوی او نیز حسین بن علی لؤلؤ شعیری است. (توثیق ندارد).



۲. محمد بن فضیل ازرق: شیخ در فهرست آورده است. راوی ایشان احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی و علی بن حکم است.

پس با توجه به اینکه مرحوم شیخ، در یک کتاب، هر دو عنوان را ذکر کرده است، مشخص می‌شود که این دو عنوان، مربوط به دو نفر می‌باشد.

۳. محمد بن فضیل ازرق صیرفی، که در برخی موارد تعبیر کوفی هم دارد: که ایشان هم در رجال شیخ و هم در رجال نجاشی، آمده است؛ در رجال شیخ در سه جا این عنوان آمده است: اصحاب امام صادق (علیه السلام)، اصحاب امام کاظم (علیه السلام) و اصحاب امام رضا (علیه السلام).

هر چند در قسمت اصحاب امام صادق علیه السلام، برای ایشان توثیق و تضعیف ذکر نشده است ولی چون در قسمت مرتب آمده است و طبق مبنایی که قبلاً گفته شد که قسمت مرتب مستخرج از کتاب رجال ابن عقده است که ۴۰۰۰ نفر ثقات اصحاب امام صادق (علیه السلام) را احصا کرده است، پس مشخص می‌شود که این شخص نیز جزو آن ثقات بوده است.

ولکن در قسمت اصحاب امام کاظم علیه السلام، او را تضعیف کرده است و در قسمت اصحاب امام رضا علیه السلام، گفته است که «یرمی بالغلو».

اگر گفته شده است که توثیقی که از طریق ذکر شدن در بین اصحاب امام صادق علیه السلام، استفاده می‌شود، صحیح است؛ در این صورت این توثیق با تضعیفی که ذکر شده است، تعارض پیدا می‌کند و ساقط می‌شوند، مگر اینکه ادعا شود با توجه به جمله ای که در قسمت امام رضا علیه السلام، بیان شده است، مشخص می‌شود که منشأ تضعیف، همان نسبت غلوئی است که به ایشان داده شده است و قبلاً نیز گفته شد که در اثر غلوهای که نسبت داده می‌شده است، افراد را تضعیف می‌کرده اند - شبیهه مطلبی که نجاشی در مورد سهل بن زیاد نقل می‌کند که «احمد بن محمد بن عیسی شهید علیه بالغلو و الکذب و أخرجه من القم الی الرئی» - که یعنی به غلو کذب او شهادت داد و او را از قم بیرون کرد؛ که احتمال قوی دارد که تضعیف شدنش به خاطر «ریمی به غلو» بوده است - لذا توثیق بر چنین تضعیفاتی مقدم می‌شود زیرا که این تضعیفات از حجیت ساقط می‌شوند و نمی‌توانند با توثیقات معارضه کنند.

البته باید توجه داشت: اینکه در بین اصحاب سه امام، ذکر شده است، به این معنا نیست که سه نفر هستند بلکه مرحوم شیخ در رجالش، اگر فردی از اصحاب چند امام باشد، او را در ذیل هر امام، تکرار می‌کند.

مرحوم نجاشی نیز همین را مطرح کرده است ولی ایشان را فقط در بین اصحاب امام کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) آورده است:

«محمد بن فضیل بن کثیر الصیرفی الأزدي أبو جعفر الأزرق، روی عن أبي الحسن موسى و الرضا عليهما السلام له كتاب و مسائل. أخبرنا علي بن أحمد قال: حدثنا ابن الوليد عن الحميري قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن فضيل بكتابه. و هذه النسخة يرويهها جماعة.»<sup>۱</sup>

بنابر این کلام مرحوم نجاشی نیز مشخص می‌شود، که سه نفر که مرحوم شیخ در سه جا ذکر کرده است، یک نفر هستند؛ روش مرحوم شیخ چنین است که اگر شخصی راوی از چند امام باشد، ذیل هر امام، نام او را ذکر می‌کند و گاهی در اولین جا، مفصل تر او را توضیح می‌دهد و گاهی اینگونه نیست و در جاهای دوم یا سوم، او را بیشتر توضیح می‌دهد.

۱. رجال النجاشي، ص: ۳۶۷



- پس اطمینان پیدا می‌کنیم که «محمد بن فضیل ازدی صیرفی» یک نفر است. البته مرحوم نجاشی، قید «ابوجعفر الازرق» را نیز به ایشان اضافه کرده است. در هر صورت این عنوان نیز مثل دو عنوان قبلی، مجهول می‌شود (بنابر اینکه توثیقات و تضعیفات تعارض و تساقط پیدا کرده اند) و یا اینکه اگر منشأ تضعیف، رمی به غلو دانسته شود، توثیق می‌شود.
۴. محمد بن فضیل بن عطاء مدنی: ایشان را شیخ در رجالش در بین اصحاب امام صادق علیه السلام، ذکر کرده است و در همان قسمت مرتب آورده است، که به بیانی که گذشت - استخراج از رجال ابن عقده - وثاقت ایشان اثبات می‌شود.
۵. محمد بن فضیل بن غزوان: ایشان را نیز شیخ در قسمت مرتب در اصحاب امام صادق علیه السلام، ذکر کرده است؛ که طبق مبنایی که گذشت، ثقه می‌شود.
۶. محمد بن فضیل زرقی (رزقی): ایشان را نیز شیخ در قسمت مرتب در اصحاب امام صادق علیه السلام، ذکر کرده است؛ که طبق مبنایی که گذشت، ثقه می‌شود. پس اگر مبنای استخراج از رجال ابن عقده مورد پذیرش باشد، سه نفر آخر و نفر سوم نیز اگر تضعیفات ساقط شده باشند، ثقه می‌شوند. ولی در هر صورت دو نفر اول، بدون توثیق باقی می‌مانند. پس در نهایت اگر جمود بر این مطالب داشته باشیم، باید گفت که «محمد بن فضیل» مردد بین ثقه و غیرثقه است، فلذا روایت حجیت نیست.
- ولی اگر گفته شود که: محمد بن فضیل (محمد بن فضیل مطلق و بدون قید، محمد بن فضیل ازرق) که در فهرست ذکر شده اند و توثیق ندارند، حتماً یکی از این دو، محمد بن فضیل ازدی می‌باشد؛ زیرا محمد بن فضیل ازدی که در رجال مرحوم شیخ و نجاشی است و مرحوم نجاشی او را صاحب کتاب می‌داند و مرحوم شیخ نیز در قسمت اصحاب امام رضا (علیه السلام) فرموده است که: له کتاب. بنابراین اگر دو نفری که در فهرست هستند، هیچ کدام محمد بن فضیل ازدی نباشند، لازمه اش این است که یکی از صاحبان کتاب را ذکر نکرده است و شیخ، شخصی را که خودش فرموده است، صاحب کتاب است، در فهرست ذکر نکرده است! در حالی که فهرست را شیخ نوشته است تا صاحبان کتاب را جمع آوری کند؛ پس برای اینکه این تالی فاسد، ایجاد نشود، باید گفت که یکی از محمد بن فضیل ها که در فهرست ذکر شده است، همان محمد بن فضیل ازدی که صاحب کتاب است، می‌باشد.
- مؤید دیگر برای این مطلب: مرحوم نجاشی فرموده است که: له کتاب؛ و اگر این شخص، یکی از آن دو نفر در فهرست نباشد، لازمه اش این است که مرحوم نجاشی، محمد بن فضیل ازرق یا محمد بن فضیلی که صاحب کتاب بوده است، را ذکر نکرده باشد و در نتیجه رجالش ناقص باشد؛ مگر اینکه کسی ادعا کند که محمد بن فضیل ازرق، که مرحوم شیخ در فهرست ذکر کرده است، همان محمد بن فضیل ازدی می‌باشد، زیرا که هر دو «ازرق» دارند. بنابراین رجال شیخ که گفته است له کتاب، با فهرست که گفته است «ازرق» یکی می‌شوند. و تنها «محمد بن فضیل» مطلق و بدن قید، در فهرست بدون توثیق باقی می‌ماند.
- البته نباید ادعا شود که «محمد بن فضیل زرقی» نیز همان «محمد بن فضیل ازدی» است زیرا که مرحوم شیخ در رجال هر دو را در یک باب آورده است، پس نمی‌توان ادعا کرد که این دو یک نفر هستند.
- در نتیجه با این بیان، ۵ عنوان برای محمد بن فضیل داریم که برای چهار عنوان، وثاقت اثبات می‌شود و تنها برای عنوان مطلق و بدون قید که فهرست ذکر شده است، وثاقت اثبات نمی‌شود.
- حال می‌گوییم که مشخص نیست که محمد بن فضیل مطلق، شخصی غیر از این چهار نفر باشد و چه بسا یکی از این



افراد بوده است و یا اصلاً همان «ازرق» است ولی مرحوم شیخ، تکراری نقل کرده است، زیرا در برخی موارد، مرحوم شیخ از آنجایی که می‌خواهد برای شخص، طریق دیگری بیان کند، آن شخص را تکرار می‌کند و چه بسا در ایجا نیز همین گونه بوده است؛ ولذا واضح نیست که عنوان مطلق، شخص پنجمی باشد.

پس در نتیجه هر ۴ عنوان، ثقه می‌شوند و روایت حجت و صحیح می‌شود. البته این مطالب قابل خدشه است و موارد متعددی وجود دارد که شیخ، شخصی را در فهرست آورده است و در رجال نیاورده است و یا صاحب کتابی را نجاشی آورده است ولی شیخ ذکر نکرده است؛ پس قرینه وحدت خیلی مستحکم نیست. فلذا اگر این طریق را برای تصحیح روایت نپذیریم، دو راه دیگر برای تصحیح روایت وجود دارد:

### راه اول:

محمد بن فضیل مطلق در هر کجا که بیاید، منصرف به فرد مشهور و معروف است و آن فرد مشهور و معروف، محمد بن فضیل ازدی است که صاحب کتاب است و عده ای از افراد آن کتاب را از او نقل کرده اند مثل ابن ابی الخطاب و...؛ از طرف دیگر علاوه بر اینکه از طریق استخراج از رجال ابن عقده، می‌توان وثاقت «محمد بن فضیل ازدی» را اثبات نمود، از وجوه عامه دیگری نیز می‌توان، وثاقت ایشان را اثبات نمود، که در نتیجه اطمینان پیدا می‌کنیم که ایشان ثقه هستند و تضعیفی که گفته شده است، ضربه ای نمی‌زند.

برخی از آن وجوه عدیده (علی المبنی) عبارتند از:

۱. واقع شدن محمد بن فضیل مطلق در تفسیر قمی
۲. مشایخ ثلاث مثل بزنی، صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از محمد بن فضیل مطلق روایت نقل کرده اند.
۳. اصحاب اجماع از این عنوان، روایت نقل کرده اند.
۴. اجلای زیادی از این عنوان روایت نقل کرده اند: مثل ابن ابی نجران، ابن فضال، ابن محبوب، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی، احمد بن محمد بن عیسی، ایوب بن نوح، حسن بن علی و شاء، حسن بن محبوب، حسین بن سعید، صفوان بن یحیی، عبدالعظیم حسنی، عبدالله بن مغیره، علی بن مهزیار، محمد بن ابی عمیر، محمد بن اسماعیل بن بزیع، موسی بن قاسم، یونس بن عبدالرحمن، یعقوب بن یزید، نصر بن شعیب و...  
۵. ایشان کثیر الروایة و صاحب کتاب است.
۶. مرحوم کلینی در کافی از ایشان روایت نقل کرده است، بنابر مبنای کسانی که روایات کافی را ثقات می‌دانند.
۷. مبدو به سند در فقیه است، با توجه به مقدمه که فرموده است «جمیع ما فیه مستخرج من کتب المشهوره علیه المعول و الیه المرجع» پس افرادی که ابتدای سند هستند، صاحبان کتب مشهور و مرجع هستند فلذا خودشان نیز مورد اعتماد بوده اند. (علی المبنی)
۸. واقع شدن در کامل الزیارات.
۹. واقع شدن در رساله عدیده شیخ مفید، که شیخ مفید فرموده است: افرادی که روایات نقیصه و زیاده ماه رمضان را نقل کرده اند، از فقها و رئیسها و اعلام دین هستند و... که یکی از اینها محمد بن فضیل است.
۱۰. بنوفضال از ایشان نقل کرده اند، بنابر این مبنا که مقصود از «خذوا ما رووا و ذروا ما رووا» این است که مروی عنه اینها ثقات می‌باشند.

و یازدهمین وجه نیز همان است که اگر کسی بگوید محمد بن فضیل مطلق، منصرف به محمد بن فضیل ازدی می‌باشد، پس در رجال ابن عقده، جزو ثقات اصحاب امام صادق علیه السلام، بوده است.



پس ۱۱ وجه برای اثبات وثاقت محمد بن فضیل مطلق، اقامه شد و با توجه به اینکه برخی از این وجه مستحکم و قوی هستند، پس دیگر جایی برای تضعیفی که در رجال شیخ در اصحاب امام کاظم علیه السلام، نقل کرده است، نمی ماند، مخصوصاً با توجه به جمله ای که شیخ در اصحاب امام رضا علیه السلام، در مورد رمی به غلو محمد بن فضیل فرموده است.

#### راه دوم:

این راه را صاحب جامع الرواة مطرح فرموده اند که:

محمد بن فضیل مطلق، همان محمد بن قاسم بن فصیل بن یسار است که منسوب به جدش شده است و هیچ یک از محمد بن فضیل هایی که مطرح شدند، نیست. قرینه این مطلب عبارت است از اینکه: مرحوم صدوق در فقیه، در ابتدای سندها تعبیر «محمد بن فضیل» را فقط آورده است ولی در مشیخه، شخصی به نام «محمد بن فضیل» نقل نمی کند بلکه طریق خود را به «محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار» نقل می کند، که به معنای این است که شخصی که تا اینجا از او روایت ها را نقل می کرده است و از او تعبیر «محمد بن فضیل» کرده است، همان «محمد بن قاسم بن فضیل» بوده است. محمد بن قاسم بن فضیل نیز توسط نجاشی توثیق شده است و از اجلاء است. ولذا با توجه به اینکه مرحوم صدوق از او تعبیر به محمد بن فضیل کرده است، مشخص می شود که در آن زمان، این عنوان برای محمد بن قاسم بن فضیل، عنوان معروفی بوده است. (مثل محمد بن سنان یا ابن فضال که منسوب به جدشان می باشند).

#### اشکال اول:

لکن مرحوم خوبی به این راه، اشکال کرده اند، به این صورت که:

اینکه مرحوم صدوق در مشیخه، اسمی از محمد بن فضیل نیاورده است، دلیل نمی شود که محمد بن فضیلی که در فقیه آمده، همان محمد بن قاسم بن فضیل باشد، زیرا که افراد بسیاری وجود دارند که در فقیه، مبدو به سند شده اند، مرحوم صدوق، طریقی برای آن ها در مشیخه ذکر نکرده است، و چه بسا یکی از آن ها، محمد بن فضیل باشد، که مرحوم صدوق برای ایشان، طریقی ذکر نکرده باشند.

#### اشکال دوم:

حتی اگر این راه دوم، درست باشد، نتیجه اش این است که در روایاتی که در کتاب فقیه، ذکر شده است، محمد بن فضیل مطلق، منصرف به محمد بن قاسم بن فضیل است، ولی دلیل نمی شود که در تمامی روایات ولو در کتاب های دیگر، این انصراف وجود داشته باشد.

البته اگر می توانستیم اثبات کنیم که «با توجه به فقیه، مشخص می شود که محمد بن قاسم، مشهور بن محمد بن فضیل بوده است» می توانستیم ادعا کنیم که در کتب دیگر نیز محمد بن فضیل، منصرف به محمد بن قاسم بن فضیل است؛ ولی این مطلب را نمی توان اثبات کرد و این راه، قاصر از اثبات این مطلب است.

پس راه دوم، برای اثبات وثاقت ایشان، ناتمام است.

نتیجه اینکه، نمی توان ادعا کرد که این روایت از لحاظ سندی ضعیف است و آن را طرح می کنیم، بلکه نمی توان این روایت را نادیده بگیریم. زیرا که با توجه به مطالب گفته شده یا اطمینان یا ظن قوی، پیدا می کنیم که راوی این روایت ثقة بوده است؛ مخصوصاً در این روایت که از امام رضا علیه السلام روایت را نقل کرده است یعنی مشخص می شود که از اصحاب امام رضا علیه السلام می باشد و بعید نیست که همان محمد بن فضیل صیرفی باشد، که ایشان نیز ثقة هستند.



بنابراین از حیث سند این روایت جای تأمل و احتیاط دارد و از حیث دلالت نیز واضح است.

لکن تنها جوابی که به این روایت داده شده است، این است که این روایت خلاف قواعد فقهی است و کسی به آن عمل نکرده است.

که این جواب نیز اشکال دارد:

اینکه گفته شد: «کسی به این روایت عمل نکرده است»، قابل اثبات نیست زیرا که فتوای همه فقها در اختیار ما نیست. اینکه گفته شد: «خلاف قواعد فقهی است» صحیح نیست، زیرا قاعده فقهی مسلمی نداریم که این روایت بر خلاف آن باشد بلکه بر خلاف اطلاقات و عمومات است و اشکالی ندارد که شارع چنین مطلبی را تعبداً بیان کرده باشند و مخصّص عمومات و اطلاقات باشد.

پس حداقل باید گفت که مشروعیت این اوراق مرابحه رهنی، جای تأمل و اشکال دارد و باید نسبت به آن احتیاط کرد.